

تقابل ارزش های دینی در گفتمان حسینی و یزیدی

شقایق حمیدی^۱

احسان حسینی^۲

(تاریخ دریافت ۱۳۹۵/۱/۱۵، تاریخ پذیرش ۱۳۹۵/۴/۲)

چکیده

سه خرده گفتمان در عرصه اجتماعی جامعه مرتبط با صدر اسلام شکل گرفت: گفتمان «ولایت»، «خلافت» و «سلطنت» که هر سه لباس اسلام را به تن داشته و در تلاش بودند تا با نزدیک کردن ارزش های اسلامی (دال های شناور اسلامی) به دال مرکزی گفتمان خویش، ذهنیت جمعی اجتماع را به دست آورند. طبعاً هر یک از این سه گفتمان برای وصول به این مهم، ناچار به تعریف ارزش های اسلامی منطبق با دال مرکزی گفتمان خویش بودند. همچنان که جابه جایی معروف و منکر در جامعه، ناشی از تعریفی است از این دو که معروف را منکر جلوه داده و منکر را معروف. از آن جا که گفتمان پیامبر اسلام، «ولایت» بوده است: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ» (مائده، ۵۵)؛ نوشتار پیش رو به دنبال پاسخ به این سوال اصلی است که: «گفتمان ولایت چه تعریفی از ارزش های اسلامی ارائه داده است؛ که بوسیله عده ای پذیرفته نشد و منجر به تولید دو گفتمان خلافت و سلطنت گردید؟». برای پاسخ به این سوال، تخصصی گفتمان ولایت حسینی بن علی (ع) و گفتمان سلطنتی یزیدی به عنوان مطالعه موردی، تحت بررسی قرار خواهد گرفت.

کلید واژه ها: تحلیل گفتمان، دال، ولایت، گفتمان حسینی، گفتمان

یزیدی

۱. کارشناس ارشد الهیات گرایش علوم قرآن و حدیث، aashuraa72@gmail.com

۲. دانشجوی علوم قرآن و حدیث مقطع کارشناسی ارشد، a131135@gmail.com

بیان مسأله

قال کلینی فی کتابه عن ابی عبدالله علیه السلام حول طریقه زیارة الحسین علیه السلام قال: «إِذَا أَتَيْتَ قَبْرَ الْحُسَيْنِ ع... اجْلِسْ عِنْدَ رَأْسِهِ فَقُلْ... أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ وَآتَيْتَ الزَّكَاةَ وَأَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَيْتَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَاتَّبَعْتَ الرَّسُولَ وَتَلَوْتَ الْكِتَابَ حَقًّا تِلَاوَتِهِ... أَشْهَدُ أَنَّ الْجِهَادَ مَعَكَ جِهَادٌ وَأَنَّ الْحَقَّ مَعَكَ وَإِلَيْكَ...». شیخ کلینی، در کتاب خویش، در مورد طریقه زیارت حسین بن علی علیه السلام از امام صادق علیه السلام آورده است، که فرمود: هنگامی که به زیارت مزار حسین علیه السلام رفتی... سمت رأس ایشان بنشین و بگو... شهادت می دهی که تو نماز را پیداشته و زکات را اداء نموده و به معروف امر و از منکر نهی فرموده و رسول را متابعت کرده و کتاب خدا را آن طور که شایسته است تلاوت نمودی و شهادت می دهی که جهاد در معیت تو جهاد است و حق با تو و به سوی توست... (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۴، باب بَابُ زِيَارَةِ قَبْرِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ع: ۵۷۴) این عبارات گویای اعتقاد شیعه در مورد علت و فلسفه نهضت گفتمانی حسین بن علی علیه السلام است. لکن تمام دال های مذکور (نماز، زکات، امر به معروف و نهی از منکر، جهاد) در متن زیارت، مواردی نبودند که در جامعه متخاصم با گفتمان حسینی آن انجام نشوند. یعنی آن ها نیز نماز می خواندند، زکات می دادند و قائل به امر به معروف و نهی از منکر بودند، داعیه حق طلبی داشتند و با حکم جهاد و قربه الی الله به جنگ علیه حسین بن علی علیه السلام به پا خاستند؛ چنان که علی بن حسین علیه السلام نیز فرموده اند: «ثَلَاثُونَ أَلْفَ رَجُلٍ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ كُلِّ يَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ بِدَمِهِ» (سی هزار نفر که گمان می کردند از این امتند گرداگرد او را گرفتند، هر کدام با خون او به خدای عز و جل تقرب می جست.) (صدوق، ۱۴۰۰ق: ۴۶۲).

این تضاد گواه بر وجود تعاریفی متفاوت، از ارزش های اسلامی، بین دو گفتمان متخاصم حسینی و یزیدی است. چنان که وقتی حسین بن علی علیه السلام برای ادای نماز ظهر از سپاه کوفه مهلت خواست، «فقال له الحصين بن نمير: إنها لا تقبل منك» (حصین بن تمیم گفت: نماز از شما پذیرفته نیست)، «فقال له حبيب بن مظاهر: لا تقبل الصلاة زعمت من آل رسول الله، و تقبل منك يا ختار؟!» (حبیب بن مظاهر در

پاسخ او گفت: گمان می‌کنی که نماز از آل رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم پذیرفته نشود و نماز تو ای احمق نادان پذیرفته است؟ (اخطب خوارزم، بی تا، ۲: ۲۰). لذا این که «گفتمان حسینی چه تعریفی از ارزش‌های اسلامی داشته که منجر به شکل‌گیری چنین نهضت گفتمانی بلامشابه تاریخ شده است؟» سوالی که این تحقیق به دنبال پاسخ به آن است.

در پاسخ به سوال، «اعتقاد گفتمان حسینی به مقبولیت ارزش‌های اسلامی، به شرط اقرار مسلمان به ولایت نبی و وصی و تبعیت از وی» فرض است که مورد قبول گفتمان حاکم قرار نگرفت و از این رو در حذف آن کمر همت بست.

ضرورت پاسخ به این سوال، وصول مسلمان به ملاک سنجش کردارهای خویش است، تا دریابد ارزش‌های اسلامی که در زندگی خویش عامل به آن است، منطبق با چه گفتمانی است؛ گفتمان حسینی یا یزیدی؟

برای پاسخ به این پرسش، با صرف نظر از مبانی نظری «تحلیل گفتمان» از روش تحلیل گفتمان «لاکلا و موف و فرکلاف» به عنوان خرده روش استفاده شده است. پیشینه این تحقیق با ادبیات تحلیل گفتمان سابقه‌ای ندارد، لکن در مورد تفاوت دین‌داری علوی و اموی، برخی مکالمات شفاهی در مجالس وعظ و مانند آن انجام شده است؛ اما این که پژوهشی علمی در این زمینه مکتوب شده باشد، مطلبی یافت نشد.

مقدمه

قرآن برخلاف نظریه گفتمان که قائل است؛ «هیچ گفتمانی نمی‌تواند هرگز کاملاً شکل بگیرد و تثبیت شود» (سلطانی، ۱۳۸۳: ۱۶۰) و شکل‌گیری خود واقعی و کامل در افراد گفتمان‌ها اسطوره‌ای بیش نیست، فلسفه ارسال رسل را قرائت صحیح از آیات، نشانه‌ها و دال‌های هستی و تعلیم آن در راستای تزکیه افراد و وصول آن‌ها به کمال و هویت خویش، بعد از عدم آگاهی، ضلالت و حیرانی در حوزه گفتمان‌گونی می‌داند: «لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ» (آل عمران، ۱۶۴). از این روی

است که در طول تاریخ، پیامبران و جانشینان ایشان در عرصه‌ی کردارهای گفتمانی زبانی و غیرزبانی در تقابل با گفتمان‌های غیر، همواره دو نیروی متعارض بنیادین و پیش‌راننده تحولات اجتماعی بوده‌اند؛ که با برجسته‌سازی «خود» و حاشیه‌رانی «دیگر»، سعی در کسب ذهنیت جمعی اجتماع و شالوده‌شکنی گفتمان رقیب داشته؛ و براین اساس تحولات بزرگ اجتماعی را سبب شده‌اند و تشکیل تمدن‌های توحیدی و تمدن‌های مادی (رک: خامنه‌ای، ۱۳۹۳) که قرآن از آن تعبیر به حزب الله و حزب الشیطان کرده را موجب شده است: «أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ»، «أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ» (مجادله، ۲۲).

از جمله پیامبرانی که منشأ بزرگترین تحولات تاریخی بوده، پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم است که از شروع تبلیغ وی در سال ۶۱۰ میلادی تا تأسیس امپراطوری اموی در سال ۴۱ هجری، می‌توان آرایش خرده‌گفتمان‌های حاضر در عرصه اجتماعی جامعه مرتبط با اسلام را به سه گروه اصلی تقسیم کرد: گفتمان «ولایت»، «خلافت» و «سلطنت».

گفتمان ولایت

عملکرد افراد قائل به گفتمان ولایت، دقیقاً در راستا و امتداد اوامر و دستورات پیامبرشان قرار داشت؛ یعنی خود را امت و دنباله‌رو امام و ولی خویش، یعنی؛ پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم می‌دانستند: «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ» (آل عمران، ۱۱۰)، «وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا» (بقره، ۱۴۳). از این رو دال اصلی گفتمان ولایت، شخصیت پیامبر به عنوان ولی خدا بوده، و نظام معنایی این گفتمان بر پایه ولایت «ولی الله» تولید شد. یعنی نشانه‌های این گفتمان مانند تقوا، عدالت، نیت خالص، خداخواهی، جهاد فی سبیل الله، معرفت الله، معرفت النفس و دیگر ارزش‌های قرآنی و اسلامی، در زیرسایه نظام ولایت ولی الله ارزش پیدا می‌کند. چنان که پیامبر اسلام آموزششان داده بود که: «لَوْ أَنَّ عَبْدًا عَبْدَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مِثْلَ مَا قَامَ نُوحٌ فِي قَوْمِهِ وَكَانَ بِهِ مِثْلَ أَحَدٍ ذَهَبًا فَأَنْفَقَهُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ مَدَّ

فی عمره حتی حجّ ألف عامٍ علی قدمیه ثم قتل بین الصفا و المروة قتل مظلوماً ثم لم یوالک یا علی (یعنی ولی) لم یشم رائحة الجنة و لم یدخلها» (اگر کسی خدا را به مدت عمر حضرت نوح بندگی کند؛ و مثل کوه احد طلا داشته باشد؛ و در راه خدا انفاق کند، و به قدری عمر کند تا بتواند هزار بار با پای خود حج را به جا آورد؛ و بعد بین صفا و مروه به ناحق کشته شود؛ اما ولایت «ولّی» را نداشته باشد؛ بوی بهشت به مشام او نمی‌رسد و داخل بهشت نمی‌شود) (اخطب خوارزم، بی تا: ۶۷).

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم از همان ابتدای دعوت پنهانی تأکید بر مسئله ولایت داشته، و قبل از هر چیزی حکم امامت و ولایت امام علی علیه السلام را بعد از امامت و ولایت خویش تنفیذ کرده: «وَقَدْ جَمَعَ بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ خَاصَّةً فِيهَا لِإِلْتِدَارٍ... فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ: ... فَأَنْتَ أَخِي وَوَصِيِّي وَوَزِيرِي وَوَارِثِي وَخَلِيفَتِي مِنْ بَعْدِي» (در یوم الدار که مخصوصاً فرزندان عبدالمطلب را گردآورده بود؛ و آنان را از خشم خدا بیم می‌داد و می‌فرمود.... تو برادر و وصی و وزیر و جانشین پس از منی) (مفید، ۱۴۱۳ق، ۷: ۱) و در طول رسالت خویش نیز بارها و بارها بر این مهم تأکید نمودند (رک: دیلمی، ۱۴۱۲ق، ۲: ۲۰۷) و در غدیر خم هم اتمام حجت کرده (طبرسی، ۱۳۷۲، ۱: ۵۹) و حتی در لحظات رحلت، قصد وصایت کتبی نمودند که با حاشیه‌رانی گفتمان غیر، مواجه شده و متهم به هذیان شدند: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ يَهْجُرُ» (حجازی، ۱۴۱۹ق: ۲۴۷-نعمانی، ۱۳۹۷ق: ۸۲).

گفتمان سلطنت

در مقابل گفتمان ولایت، دو نظام معنایی «خلافت» و «سلطنت» تولید شد. افراد قائل به گفتمان سلطنت، کسانی بودند که سال‌های متمادی با گفتمان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم رقابت کردند؛ اما با وجود نفرات بیشتر و جنگ افزارهای نو و کارآمد و مرکب‌های زیاد، در مقابل نیروی انسانی و مرکب‌های بسیار کم اسلام و دست خالی آن‌ها، مدام شکست می‌خوردند. چنان که قرآن هم به این موضوع اشاره کرده است که: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا» (آل عمران، ۱۰). اسلام ابوسفیان به عنوان یکی از افراد گفتمان سلطنت، و تشبیه «اسلام» به «سلطنت» در

کردار زبانی ابوسفیان در هنگام فتح مکه که: «ما رأيت يا أبا الفضل ملكا هكذا قط، لا ملك كسرى، ولا ملك بنى الأصفر!» (واقدي، ۱۴۰۹ق، ۲: ۸۱۴) نشان دهنده این است که در اذهان این بخش از اجتماع، ساختار و نظام معنایی پرستش ماسوی الله به طور کامل فروریخت، ولی در مقابل گفتمان پیامبر اسلام نیز در ذهنشان تثبیت نشد؛ بلکه به اصالت طبیعت، قدرت و لذت رسیدند. از این رو دلیل مسلمان شدنشان نیز، نه ارادت به پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم و گفتمان ولایی او بود؛ بلکه ارادت به «قدرت» گفتمان وی بود (رک: زورق، ۱۳۹۰: ۴۰۴). بر این اساس در جامعه مرتبط با اسلام، گفتمان دومی شکل گرفت که دال مرکزی آن «اصالت طبیعت» بود. البته چون هنوز فرصت طرح و ظهور پیدا نکرده بود، گفتمانی نهفته ماند و تا زمان تأسیس امپراطوری اموی تبدیل به یک حزب مخفی شد (رک: زورق، ۱۳۹۰، ۱: ۱۴۲).

گفتمان خلافت

از آن جا که اینطور نبود که همه ی مردم به محض اسلام آوردن کاملاً تغییر کنند، بلکه طبعاً در هر دو حوزه ی نظر و عمل، تلفیقی از اسلامی گری و اعرابی گری در وجود ایشان شکل می گرفت: «...يَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا» (نساء، ۱۵۰)، از این رو آن ها برخلاف گفتمان ولایت، به پیامبرشان نه به چشم یک «ولی» می نگریستند؛ بلکه وی را در چهارچوب زندگی عربی در حد یک حاکم می دانستند. لذا گاهی به جای عنوان رسول الله، وی را با «یا محمد» مورد خطاب قرار می دادند: «لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا» (نور، ۶۳) (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ۴۳: ۳۳).

از آن جا که حال اکثریت جامعه این گونه بود، با رحلت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم این طیف اکثر، گفتمان ولایت و قائلان به آن را کنار زده و گفتمان دیگری را تحت عنوان «گفتمان خلافت» که دال مرکزی آن «اسلام عربی» و دیگر نشانه های آن نیز تلفیقی از ارزش های اسلامی و عربی بود، اتخاذ نمودند. از این روست که گفته اند: «ما قتل الحسين إلا في يوم السقيفة» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ۴۵: ۳۲۸) در حقیقت جریان سقیفه زمینه ساز و

سرآغاز انحراف ارزش‌ها از ولایت به «سلطنت» بود.

آن چه تا بدین جا گفته شد، بیانی اجمالی در مورد ریشه تاریخی و تبارشناسانه‌ی تخصص گفتمان حسینی و گفتمان یزیدی بود. گفتمان حسینی همان گفتمان الهی (قرآنی) است؛ زیرا اهل بیت علیه‌السلام قرآن ناطقند و مفسران (تجلی) حقیقی قرآن صامت. در حدیث ثقلین نیز همسانی قرآن با عترت (اهل بیت)، گویای انطباق کامل این دو با یکدیگر است، پس گفتمان حسینی در حقیقت همان گفتمان قرآنی (الهی) است و با گفتمان دیگرانبیای الهی نیز انطباق دارد.

از آن جا که، اولاً گفتمان ولایی پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم عینیت یافته بود، یعنی؛ جایگزینی گفتمانی دیگر به جای آن غیرممکن به نظر می‌رسید و ثانیاً از آن جا که مردی به نام محمد توانسته بود به اسم «اسلام»، بسیاری از قبایل عرب را که دائم با یکدیگر در جنگ و خونریزی بودند، متحد کند (زورق، ۱۳۹۰، ۱: ۱۰۱) و اساساً وحدت و قدرت به دست آمده در بین اعراب از صدقه‌ی سراسلام و گفتمان پیامبر بود، بدیهی است برای حفظ این معلول (اتحاد و قدرت عرب)، می‌بایست علت آن نیز حفظ شده و اگر علت از بین می‌رفت، قطعاً معلول نیز کأن لم یکن تلقی می‌شد. بنابراین اگر سلطنتی‌ها تمام دال‌های گفتمان پیامبر اسلام (ص) را به طور علنی کنار می‌گذاشتند، قدرتشان هم از دست می‌رفت. تظاهر آن‌ها به اسلام شاهی برای مدعاست (رک: رضی، ۱۴۱۴ق، خطبه ۹۳ - نامه‌ی ۱۷ و ۶۴). لکن گفتمان ولایت در صدد کنار زدن پرده اسلام‌خواهی از چهره قدرت طلب گفتمان سلطنت بود؛ فلذا امام حسین علیه‌السلام در شرایط بیعت اجباری با گفتمان سلطنت به رهبری یزید قرار گرفت (رک: محدثی، ۱۳۷۶: ۴۸۲، یزید بن معاویه). مروان به ولید گفته بود: مگذار حسین بیعت نکرده از مدینه برود و اگر بیعت نکرد او را بکش. (محدثی، ۱۳۷۶: ۸۲ - شهیدی، ۱۳۸۵: ۱۸۴). امتناع امام حسین علیه‌السلام از بیعت: «مِثْلِي لَا يُبَايِعُ مِثْلَهُ» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ۴۴: ۳۲۵ - ابن طاووس، ۱۳۴۸: ۲۳) مزید بر علت شد تا گفتمان سلطنت به جهت ضرورت حفظ لباس اسلام (علت)، برای حفظ قدرت اسلام (معلول)، در تخصص با گفتمان ولایت و حاشیه‌رانی آن، در کنار دال اسلام‌طلبی گفتمان سلطنت، دال قدرت‌طلبی

گفتمان ولایت را نیز در نظام معنایی خویش مفصل بندی کنند؛ (رک: زورق، ۱۳۹۰، ۱: ۱۹۹) بنابراین نهضت گفتمانی حسین بن علی علیه السلام نیز در راستای تبیین صورت اسلام خواه نظام ولایت و رسواسازی صورت قدرت طلب نظام سلطنت شکل گرفت.

امام حسین علیه السلام در این شرایط، در قالب کرداری غیرزبانی از مدینه ای که دشمن به آن مسلط شده بود؛ شبانه و پنهانی راهی مکه شد. یعنی راهی را که روزی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم شبانه و پنهانی از مکه به مدینه هجرت کرده بود بازگشت (بیهقی، ۲، ۱۳۶۱: ۴۶۵). این حرکت معکوس به این معنا بود که نهضت گفتمانی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به نقطه‌ی آغازین خود بازگشته است؛ و کفار سلطنت طلب دوباره به قدرت و لذت رسیده‌اند. این مضمون منسوب به امام حسین علیه السلام که «إِنَّ كَانِ دِينَ مُحَمَّدٍ لَمْ يَسْتَقِمِ إِلَّا بِقَتْلِ فَيَاسِيُوفَ خَذِينِي» (اگر دین محمد صلی الله علیه وآله وسلم جز با کشته شدن من استوار نمی‌ماند، پس ای شمشیرها مرا در بر بگیرید) (راسم نفیس، ۱۳۸۳: ۳۵) گواه برای مدعاست.

از آن جا که دست اجباری بیعت با گفتمان سلطنت، تا مکه هم کشیده شد و دیگر حرم امن الهی هم امن نبود، امام حسین علیه السلام با دعوت کوفیان، به سمت کربلا حرکت نمود (طبری، ۱۳۸۷ ق، ۵: ۳۷۵). اما در مسیر خبر رسید که قلوب ایشان با توست؛ اما شمشیرشان علیه تو: «قُلُوبُ النَّاسِ مَعَكَ وَ أَسْيَافُهُمْ عَلَيَّكَ» (مفید، ۱۴۱۳ ق، ۲: ۶۷). این عبارت تاریخی نشان از همان طیف اکثریت دارد که آمیزه‌ای از اسلام و عرب بودند و خود و خدا را با هم می‌خواستند؛ و اگر این دو مقابل هم قرار می‌گرفت، خود را برمی‌گزیدند (رک: زورق، ۱۳۹۰: ۵۵۷). لذا مسلم بن عقیل را تنها گذاشتند (نظری منفرد، ۱۳۸۵: ۱۱۵). خبر شهادت مسلم (نظری منفرد، ۱۳۸۵: ۱۳۳) وهانی بن عروه (مفید، ۱۴۱۳ ق، ۲: ۶۳) نیز به معنی کمر بستن به قتل عام گفتمان ولایت و محکم کردن پایه‌های گفتمان سلطنت بود. چنان که پیش از این معاویه در کرداری زبانی، وعده به حاشیه‌رانی گفتمان ولایت داده و گفته بود که تا نام محمد را از بالای مأذنه‌ها پائین نیاورم و دفن نکنم از پای نمی‌نشینم؛ و إِنَّ أَخَاهُ يَصْرُخُ بِهٖ فِی كُلِّ يَوْمٍ خَمْسَ مَرَّاتٍ: أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولَ اللَّهِ. فَأَيُّ عَمَلٍ يَبْقَى مَعَهُ هَذَا؟ لَا أَمَّ لَكَ! وَاللَّهِ إِنْ دَفَعْنَا حُسَيْنِي

طهرانی، بی تا، ۸: ۲۶۴). و یزید نیز در این راستا، کمر همت بست. تکثر کفریات او در اشعارش گواه بر این مدعاست (رک: البكاء للحسین، ۱۳۹۱: ۲۸۱).

لکن هم باید لباس اسلام حفظ می شد تا قدرت ماندگار شود و هم این که همان اسلام با قرائت حسین بن علی علیه السلام مانع وصول سلطنتی ها به مقاصدشان بود. در چنین شرایطی تنها چاره قتل حسین با شمشیر اسلام بود: «بأنّ الحسین لم یقتل إلاّ بسیف جدّه» (رک: ابن العربی، ۱۴۰۷ق: ۲۴۴) از این رو بود که به استناد حکم شرعی، حسین بن علی علیه السلام را سر بریدند: «ان حسین بن علی بن ابی طالب لقد شق عصا المسلمین، و خالف امیر المؤمنین و خرج عن الدین ثبت و حقق عندی قضیت و حکمت بدفعه و قتله حفظا لشریعت سید المرسلین: به درستی که حسین بن علی بن ابی طالب، ارکان اسلام و مسلمین را شکسته و برهم ریخته و با امیر المؤمنین مخالفت کرده و از دین خارج شده. بر من ثابت و محقق است. قضاوت می کنم و حکم می دهم به محاربه و جنگ او و نیز بر قتلش برای حفظ شریعت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم» (وجدانی، بی تا: ۱۰۰۳).

در این برهه از تاریخ بود که دو گفتمان سلطنت و ولایت تمام قد در برابر یکدیگر ایستادند و با دو چهره ی گفتمان حسینی و یزیدی جلوه نمایی نمودند. اینجا بود که نزاع بر سر تعریف دال های اسلامی و نزدیک کردن آن به دال مرکزی در هر گفتمان موضوع روز جامعه و جدال افراد قرار گرفت که تفصیل آن در ادامه می آید.

تعریف گفتمان ولایت از ارزش های اسلامی

چنان که گذشت، در گفتمان های متخاصم با گفتمان ولایت، سعی در حفظ و رعایت ظواهر اسلام می شد. مثلا «نماز»ی را بدعت می گذاردند (رک: بخاری، ۱۴۱۴ق، کتاب صلاه الترویح، ۱: ۷۰۶، ح ۱۹۰۶). حتی در صورت دادن بدعت، از واژگان دینی حرام و حلال وام گرفته می شد (رک: حسینی طهرانی، بی تا، ۳). این در حالی بود که در گفتمان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم با حضور «ولئ الله» تنها او مرجع، مفسر و مبیین تعالیم دین بود: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ» (نحل، ۴۴) و دیگران حق

قانون‌گذاری و تشریح نداشتند. چنان‌که فلسفه ارسال نبی و انتصاب ولی نیز قرائت صحیح از آیات، نشانه‌ها و دال‌های هدایت، کمال و هویت‌یابی افراد است. اما در نظام‌های معنایی گفتمان خلافت و سلطنت برای حفظ ظاهر، بسیاری از ارزش‌های اسلامی مصادره و مفصل‌بندی شد؛ و مفسر و معلّم آن به حاشیه رفت. از این رو لازم است دال‌هایی مانند «اقامه نماز و زکات»، «امر به معروف و نهی از منکر»، «تاسیس نظام اسلامی»، «هدایت مردم»، «معاد»، «جهاد»، «ظلم ستیزی» و... که جزو کردارهای هردو گفتمان به حساب می‌آمده و شناور بین هردو بوده است، با قرائت «ولی الله» معنا شده و از این طریق حد‌تخاصم آن‌ها با گفتمان رقیب روشن گردد. به عبارت دیگر و برای مثال با این‌که «نماز» جزو کردارهای هردو گفتمان بوده است؛ چه تفاوتی بین نماز گفتمان ولایت و سلطنت بوده است که امام حسین علیه السلام برای اقامه نماز قیام می‌کنند: «أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ» (شهادت می‌دهم که همانا برای اقامه نماز قیام کردی) (طوسی، بی تا، ۲: ۷۲۰).

ولی الله محور ارزش‌های اسلامی

آیت الله جوادی آملی می‌فرمایند: «ذات اقدس اله در این حدیث قدسی می‌فرماید: «... وَ مَا تَقَرَّبَ إِلَيَّ عَبْدٌ بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَيَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالتَّائِلَةِ حَتَّىٰ أَحِبَّهُ فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَ لِسَانَهُ الَّذِي يُنطِقُ بِهِ وَ يَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا...» (هیچ بنده به چیزی به من تقرب نجوید، که نزد من محبوب‌تر از آن چه بر او واجب کرده‌ام باشد و همانا او به وسیله نماز نافله به من نزدیک شود، تا آن‌جا که من او را دوست بدارم، و هنگامی که او را دوست بدارم گوش او شوم، همان‌گوشی که با آن می‌شنود. و چشم او گردم، همان چشمی که با آن ببیند. و زبانش شوم، همان زبانی که با آن سخن گوید. و دست او گردم، همان دستی که با آن بگیرد) (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ۷۲: ۱۵۵)... برتر از قرب نوافل، قرب فرایض است که مفاد برخی از احادیث و از جمله خطبه «البیان» امیرمؤمنان، علی علیه السلام است: «أَنَا الْأَوَّلُ وَأَنَا الْآخِرُ وَأَنَا الْبَاطِنُ وَأَنَا الظَّاهِرُ وَأَنَا بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ وَأَنَا عَيْنُ اللَّهِ وَأَنَا جَنْبُ اللَّهِ» (ابن

شهر آشوب، ۱۳۷۹ق، ۲: ۳۸۵) و در کتاب شریف توحید از علی علیه السلام چنین نقل شده است: «أَنَا عَلِمُ اللَّهَ وَأَنَا قَلْبُ اللَّهِ الْوَاعِي وَلِسَانُ اللَّهِ النَّاطِقُ وَعَيْنُ اللَّهِ» (منم علم خدا و منم قلب واعی خدا، یعنی دل خدا که حافظ و نگاهدارنده است و زبان گویای خدا و چشم خداوند) (صدوق، ۱۳۹۸ق: ۱۶۴). اگر در قرب نوافل، عبد، کلام صحیح را با زبان خدا بیان می کند و دیدنی ها را با دیده ی الهی می بیند؛ در قرب فرایض عبد عین الله، یدالله و قدرت الله می شود... روایات بیانگر قرب فرایض نشان می دهند که... خداوند در مقام فعل- نه در مقام ذات- هرگونه کاری را با مجاری علمی و عملی انسان کامل انجام می دهد... به زبان او سخن می گوید و به چشم او می بیند...» (جوادی آملی، ۱۳۸۷، ۳: ۴۰۲-۴۰۸).

تفاوت تعریف «نماز» در دو گفتمان حسینی و یزیدی

عملی که بنده را به خدا نزدیک می کند، «قربان» یعنی نزدیک کننده ی او نامیده می شود؛ مانند نماز که درباره ی آن آمده است: «الصَّلَاةُ قُرْبَانٌ كُلِّ تَقِيٍّ» (نماز بهترین راه تقرب هر متقی به خدا است) (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۳: ۲۶۵)؛ با توجه به آن چه که گفته شد، اگر کسی در قرب نوافل، می خواهد که «صلاه» وی «قربان» الی الله باشد، می بایست صدای خویش را از مجاری ادراکی و تحریکی «أَذُنُهُ السَّمِيعَةُ» (گوش شنوای خداوند) (هلالی، ۱۴۰۵ق، ۲: ۸۶۰- صدوق، ۱۳۹۸ق: ۱۶۷)، یعنی؛ انسان کامل یا همان «ولی خدا» به گوش حق برساند. روشن است که در این نوع نگاه نه تنها نماز گفتمان های «غیر» گفتمان ولایت قریبی نخواهد داشت، بلکه ویل الهی بر آن هاست: «... فَوَيْلٌ لِّلْمُصَلِّينَ* الَّذِيْنَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ^۱» (ماعون، ۴ و ۵). از این جا کشف می شود که مراد از اقامه نماز در گفتمان حسینی، شکل صوری آن نبوده است. چراکه مخالفان امام

۱۰۹ ۱. در روایتی از حضرت رضا (علیه السلام) از پدران نشان ذیل آیه اول این سوره مبارکه (أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِاللَّيْنِ) آمده است که مراد از دین در این آیه ولایت امیرالمومنین (علیه السلام) است: «فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِاللَّيْنِ قَالَ بَوْلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ (علیه السلام)» (استرآبادی، ۱۴۰۹ق: ۸۲۰). به همین قرینه روشن می شود که ویل الهی به مصلبتی است که تکذیب کننده ولایت ولی الله هستند.

حسین علیه السلام رعایت حفظ صورت می کردند. بلکه مراد اقامه نمازی بوده است که ولی الله در اخذ و وصول آن به مقصد و عروج مصلی به معراج، نقش کانونی دارد. به عبارت دیگر صلوات، که از ریشه «صل و» (فراهیدی، ۱۴۰۹، ق، ۷: ۱۵۳) و مشعر به وصل است (جوادی آملی، ۱۳۸۶، چ، ۵، ۵: ۱۱۵)، محقق نمی شود مگر به وساطت ولی. در حقیقت واصل حقیقی مصلی به مصلی، ولایت ولی الله است. از این رو در برخی روایات مستقیماً از وی و ولایت او تعبیر به صلوات شده است: «أَنَا صَلَاةُ الْمُؤْمِنِ» (ابن شاذان، ۱۳۶۳: ۸۴)، «فَمَنْ أَقَامَ وَوَلَّيْتِي فَقَدْ أَقَامَ الصَّلَاةَ» (هر کس اقامه ولایت مرا کرده باشد، نماز را به پای داشته است) (مجلسی، ۱۴۰۳، ۲: ۲۶). پس ملاک ارزشمندی «صلوات»، پذیرش، باور، فهم و اقرار به وصول صدا و کردار مصلی از طهارت و مقدمات نماز او گرفته تا سلام و تعقیبات وی. از طریق مجاری ادراکی و تحریکی ولی الله است. به عبارت شفاف تر «ولئ الله»، مجرای ادراک و تحریک حق تعالی در استماع نوای همه مصلین عالم است و اگر مصلی نداند که باید از چه کانی خداوند را صدا بزند، قطعاً نوای وی واصل نشده و راهی بی راهه خواهد شد. همچنان که وقتی أبو ثمامة الصیداوی از یاران حضرت، در ظهر عاشورا خطاب به ولی خدا که در مقام استماع صدای مصلین و کانال وصول نماز آن ها به الله است و قطعاً چنین کسی در وقت نماز دچار نسیان نخواهد شد، متذکر وقت نماز می شود، امام در پاسخی کنایی برای وی دعا می کند که: «ذَكَرْتَ الصَّلَاةَ جَعَلَكَ اللَّهُ مِنَ الْمُصَلِّينَ» (نماز را یادآوری کردی، خدا تو را از نمازگزاران محسوب نماید) (اخطب خوارزم، بی تا، ۲: ۲۰)؛ در حالی که او علی الظاهر در دایره مصلین بود! از این جا روشن می شود که قرائت امام حسین (ع) از نماز، محصور در شکل صوری آن نبوده، بلکه کسی را مصلی حقیقی می دانسته که باور به وساطت ولی الله در سمع و نظرو وصول عبادت عابد به معبود داشته باشد «الصلاة بالحقیقة حب علی، إن الصلاة هی الصلاة بالله، ولا صلة للعبد بعفو الرب و رحمته و جواره إلا بحب علی، فمن أقام حب علی فقد أقام الصلاة، و کل صلاة غیرها من المكتوبة المشروعة إذا لم یکن معها الولاية فهی مجاز، لا بل ضلال و وبال، لأنه قد عبد الله بغير ما أمر، فهو ضال فی سلوکه، عاص فی طاعته، معاقب فی عبادته» (حافظ برسی، ۱۴۲۲، ق: ۲۵۴). از این رو امام باقر

علیه السلام فرمودند: «أَمَّا لَوْ أَنَّ رَجُلًا قَامَ لَيْلَهُ وَصَامَ نَهَارَهُ وَتَصَدَّقَ بِجَمِيعِ مَالِهِ وَحَجَّ جَمِيعَ دَهْرِهِ وَلَمْ يَعْرِفْ وَلا يَعرِفِ اللهُ فَيُؤَالِيَهُ وَيَكُونُ جَمِيعَ أَعْمَالِهِ بِدَلَالَتِهِ إِلَيْهِ مَا كَانَ لَهُ عَلَى اللهِ جَلٌّ وَعَزٌّ حَقٌّ فِي ثَوَابِهِ وَلا كَانَ مِنْ أَهْلِ الْإِيمَانِ» (همانا اگر مردی شب‌ها را به عبادت به پا خیزد و روزها را روزه دارد و تمام اموالش را صدقه دهد و در تمام دوران عمرش به حج رود و امر ولایت ولی خدا را نشناسد تا از او پیروی کند و تمام اعمالش با راهنمایی او باشد، برای او از ثواب خدای عز و جل حقی نیست و او از اهل ایمان نباشد) (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۲: ۸). چرا که حبل اتصال به درستی انتخاب نشده است. بنابراین نماز یا همان واصل لقاء الله که امام حسین (ع) قصد اقامه آن را داشت، اقامه باور به واسطه گری ولی در رساندن نماز خلق به خالق بوده است. همچنان که فضای گفتمانی قیام نیز ظهور تخصص مستقیم حکومت با این واسطه بوده است: «(قال) أبا عبد الله الحسين (عليه السلام): فبم تستحلون دمي؟ أجابوه بقولهم: بغضا لأبيك» (چرا ریختن خون مرا مباح می‌دانید؟ پاسخ دادند: به دلیل بغض پدرت علی علیه السلام) (هاشمی خویی، ۱۴۰۰ق، ۱۸: ۱۸۵) موبد این معنا از اقامه صلات است.

تفاوت تعریف «زکات» در دو گفتمان حسینی و یزیدی

با توجه به قرائت گفتمان ولایت، دال «زکات» هم که: «إِنَّ الزَّكَاةَ جُعِلَتْ مَعَ الصَّلَاةِ قُرْبَانًا لِأَهْلِ الْإِسْلَامِ» (زکات را نیز مانند نماز وسیله تقرّب مسلمانان به خداوند قرار داده‌اند) (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۵: ۳۷)، منجر به پاکی مال و جان نمی‌شود، مگر از مجاری ادراکی و تحریکی ولی الله: «نَحْنُ الزَّكَاةُ» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ۲۴: ۳۰۳ - استرآبادی، ۱۴۰۹ق: ۲۱). از این روی در زیارت‌نامه حضرت سیدالشهدا علیه السلام آمده است که: «أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ وَآتَيْتَ الزَّكَاةَ» (شهادت می‌دهم که همانا برای اقامه نماز و زکات قیام کردی) (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۴: ۵۷۴) با این که در جامعه آن روز زکات پرداخت می‌شده است، پس روشن می‌گردد که تعریف گفتمان حسینی از «زکات» که قصد اقامه آن را داشته، آن زکاتی بوده است که در سایه سار نظام ولایت و با اعتقاد به آن و برای فرّ دولت ولی الله پرداخت شود نه نظام سلطنت؛ که در این صورت نمی‌توان بر این واریز پول

عنوان زکات را اطلاق نمود.

تفاوت تعریف «معروف» در دو گفتمان حسینی و یزیدی

همچنین تعریف ارزش اسلامی «معروف» در دو گفتمان مذکور، مخصوصاً در فضای تخاصم گفتمانی محدوده قیام عاشورا، «تأیید و تبلیغ» ولی الله در قرائت گفتمان ولایت و در مقابل «تخریب» ولی الله و ولایت او در قرائت گفتمان سلطنت است؛ به عنوان نمونه از سیاست های کلی و بنیادی و از مصادیق اعظم امر به معروف در گفتمان سلطنت، امر به «سب ولی الله» است: «أمر معاوية بن أبي سفيان سعدا فقال ما منعك أن تسب أبا التراب» (نیشابوری، مسلم، بی تا، کتاب فضایل الصحابه، باب فضایل علی بن ابی طالب علیه السلام، ح ۲۴۰۴) و «ارتداد ولی الله از دین»: «ان حسین بن علی بن ابی طالب لقد شق عصا المسلمين، و خالف امير المؤمنين و خرج عن الدين» (به درستی که حسین بن علی بن ابی طالب ارکان اسلام و مسلمین را شق و شکسته و برهم ریخته و با امیر المؤمنین (یزید) مخالفت کرده و از دین خارج شده) (وجدانی، بی تا: ۱۰۰۳) و تغییر ذهنیت اجتماع به ضد ولی الله است: «مسلم جصاص می گوید: عیدالله بن زیاد مرا برای تعمیر دارالاماره نزد خود خواند و من سرگرم سفیدکاری بودم که ناگهان فریادهایی را از دور شنیدم، از خدمت کاری که نزد ما بود پرسیدم: مگر چه شده است که کوفه را پراز فریاد می بینم؟ گفت: هم اکنون سربیک خارجی را که بریزید شوریده است، می آورند» (نظری منفرد، ۱۳۸۵: ۴۰۸).

این در حالی است که از «معروف» در گفتمان ولایت، که امام حسین علیه السلام برای امر به آن قیام کردند: «أشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ... أَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۴: ۵۷۴)، تعبیر به ولایت شده است: «امام باقر علیه السلام ذیل آیه ۱۵۷ سوره اعراف: «الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ... يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ» فرموده اند: «منکر» کسی است که انکار فضل امام نموده و قائل به امامت نباشد» (کلینی، ۱۴۰۷، ۱: ۴۷۸). به همین قرینه «معروف» کسی است که اقرار به فضل امام نموده و قائل به امامت باشد. در همین راستا در تفسیر البرهان نیز ذیل این آیه از ابی عبد الله (علیه السلام) آمده است

که «يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ۱۵: ۱۷۵ - بحرانی، ۱۴۱۶ق، ۲: ۵۹۳) یعنی رسول اکرم امت خود را به تصدیق حضرت علی (ع) که عالم به جمیع احکام است، سفارش می کند و مردم را از انکار فضل و برتری او بردیگران نهی می کند. از همین روست که قرآن در مورد افرادی که قصد قتل ولی الله را داشتند، آورده است که: «يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ» (توبه، ۶۷) (ساکي، ۱۳۹۲، ۲: ۱۰۷۲). یعنی؛ معروف و منکر در آموزه های اسلامی، در دیدگاه آنان جابه جا بود و لذا امر و نهی خلاف داشتند، یعنی؛ امر به مخالفت با ولی الله نموده و نقشه قتل وی را برای خود «معروف» پنداشته و معیت با ولی الله را «منکر» می خواندند.

البته در گفتمان ولایت، تعبیر کردن ولایت به «معروف»، نه از سنخ تعبیر اخلاق نیکو و صداقت و انفاق و... به «معروف» است. یعنی؛ این طور نیست که ولایت، بیان یکی از مصادیق «معروف» در کنار دیگر مصادیق باشد. بلکه تعبیر ولایت به معروف، علاوه بر این که از باب نزدیک کردن انسان به ولی الله است، بن مایه و ریشه تمامی نیکی های عالم را نیز صدقه ی سر ولایت دانسته است که اگر در آن نیکی ها خلأ ولایت باشد، نمی توان به آن ها عنوان معروف را اطلاق نمود. عدم پذیرش اعمال به ظاهر معروف بوسیله خداوند، گواه بر این مدعاست: «عن رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنَّهُ قَالَ: يَا عَلِيُّ... يُنَادِي مُنَادٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَيْنَ مُحَمَّدٌ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ - فَيَقُومُ قَوْمٌ مِنَ الصَّالِحِينَ... فَيَقُومُونَ مُقْتَصِدُونَ... فَيَقُومُ قَوْمٌ ظَالِمُونَ لِأَنْفُسِهِمْ مُعْتَدُونَ عَلَيْهَا فَيَقَالُ أَيْنَ الْمُبْغِضُونَ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ - فَيُؤْتَى بِهِمْ جَمٌّ عَفِيرٌ وَعَدَدٌ عَظِيمٌ كَثِيرٌ فَيَقَالُ أَلَا نَجْعَلُ كُلَّ أَلْفٍ مِنْ هَؤُلَاءِ فِدَاءً لِرَاحِدٍ مِنْ مُحِبِّي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (ع) لِيَدْخُلُوا الْجَنَّةَ فَيُنَجِّي اللهُ عَزَّ وَجَلَّ مُحِبِّيكَ وَيَجْعَلُ أَعْدَاءَهُمْ فِدَاءَهُمْ» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ۴۲: ۲۸) (رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: ای علی... هنگامی که قیامت فرا رسد ندا کننده ای فریاد برآورد: دوستان علی علیه السلام کجا هستند؟ گروهی از صالحین به پا خیزند... گروهی که متوسطند (حسنات و سئیات آنها مساوی است) برخیزند... گروهی که با ارتکاب معاصی و گناه به خود ظلم کرده اند برمی خیزند، سپس گفته می شود: دشمنان علی علیه السلام کجا هستند؟ جمعیت بسیاری برخیزند، ندا رسد هر هزار نفر از این ها را در

مقابل یکی از دوستان علی علیه السلام قرار دهید و اعمال خوب آن‌ها را به اعمال دوستان علی علیه السلام اضافه کنید و وقتی که چنین کنند آن‌ها از آتش نجات پیدا می‌کنند. در روایت دیگری از امام باقر علیه السلام آمده است: «أَبْغَضُ بَغِيضِ آلِ مُحَمَّدٍ وَ إِنْ كَانَ صَوَامًا قَوَامًا» (با دشمنان آل محمد دشمنی کن، اگر چه روزه دار و نمازگزار باشد) (طبری آملی، ۱۳۸۳ق: ۳۸ - مجلسی، ۱۴۰۳ق، ۶۵: ۱۲۶). همچنین پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم فرموده‌اند: «بُغِضَ عَلِيٍّ عَلَيَّ سَيِّئَةً لَا يَنْفَعُ مَعَهَا حَسَنَةٌ» (اربلی، ۱۳۸۱ق، ۱: ۱۰۵). باز رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرموده است: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ عَمِلَ أَحَدُكُمْ عَمَلًا سَبْعِينَ نَبِيًّا لَمْ يَدْخُلِ الْجَنَّةَ حَتَّى يُحِبَّ هَذَا أَخِي عَلِيًّا» (قسم به کسی که جانم در دست اوست؛ اگر یکی از شما عمل هفتاد پیامبر را انجام دهد داخل بهشت نمی‌شود؛ مگر این‌که دوست داشته باشد این برادرم علی را) (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ۲۷: ۱۹۶).

تفاوت تعریف «منکر» در دو گفتمان حسینی و یزیدی

به همین قرینه دال «منکر» نیز در گفتمان حسینی که از آن نهی شده است: «أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ... نَهَيْتَ عَنِ الْمُنْكَرِ» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۴: ۵۷۴) گفتمان‌های متخاصم با گفتمان ولایت است. همچنان که امام صادق علیه السلام فرموده است: «وَعَدُّونَا فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ الْفَحْشَاءَ وَالْمُنْكَرَ وَالْبَغْيَ وَالْخَمْرَ وَالْمَيْسِرَ وَالْأَنْصَابَ وَالْأَزْلَامَ وَالْأَصْنَامَ وَالْأَوْثَانَ وَالْجِبْتُ وَالطَّاغُوتُ وَالْمَيْتَةَ وَالِدَّمَ وَالْحَمَّ الْخَنْزِيرِ» (و دشمن ما در قرآن فحشا و منکر یعنی خمر، میسر، انصاب، ازلام، اصنام، اوثان، جبت، طاغوت، مردار، خون و لحم خنزیرند) (استرآبادی، ۱۴۰۹ق: ۲۲) که همه از منکراتند. براساس این قرائت، اصل منکر، تخصصم و دوری از ولایت است، یعنی؛ علاوه بر این که وصف گناهان به منکر از باب دور کردن انسان از ولی الله است، ریشه تمامی منکرات نیز خلأ ولایت معرفی شده است. شاهد مثال بر این ادعا روایتی است از امام علی علیه السلام که فرموده‌اند: «لَوْلَا أَنْ عَمَرْنَاهُ عَنِ الْمَتْعَةِ مَا زَنَى إِلَّا شَقِيًّا» (اگر خلیفه دوم از متعه نهی نکرده بود هیچ زن و مردی زنا نمی‌کرد مگر شقی) (طبری، ۱۴۱۲ق، ۵: ۱۰). همچنین

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم قبل از رحلتشان فرموده بودند: «لامتی اثنا عشر امام ضلالة کلهم ضال مضل، عشرة من بنی أمیة ورجلان من قریش. وزر جمیع الاثنی عشر و ما أضلوا فی أعناقهما... قال: فسّمهم لنا. قال: فلان و فلان...» (امت من دوازده خلیفه و دو حاکم خواهند داشت که جملگی گمراه و گمراه‌کننده‌اند، ده نفر ایشان از بنی امیه و دو نفرشان از قریش است، و بارگناه تمامی این ده نفر بردوش همان دو نفر است... معاویه گفت: نامشان را بگو، گفت: فلانی و فلانی...) (هلالی، ۱۴۰۵ق، ۲: ۸۳۶- طبرسی، ۱۳۷۲، ۲: ۲۸۵)

از این روی است که امر به معروف و نهی از منکر امام حسین علیه السلام متوجه نیکوکاران جامعه مانند «عبدالله بن عمر» (نظری منفرد، ۱۳۸۵: ۱۴۵) نیز بوده است، در حالی که آن‌ها انسان‌های عابد و زاهد و نیکوکاری بودند. زیرا مراد امام از این امر و نهی، نه شکل صوری معروف و منکر، بلکه ستون تحقق ساختمان آن، یعنی؛ ولایت بوده است: «لِکُلِّ شَیْءٍ أَسَاسٌ وَأَسَاسُ الْإِسْلَامِ حُبُّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ» (هر چیزی اساسی دارد و اساس اسلام دوستی ما خانواده است) (برقی، ۱۳۷۱ق، ۱: ۱۵۰- کلینی، ۱۴۰۷ق، ۲: ۴۶)، «بِمَوَالِیکُمْ تُقْبَلُ الطَّاعَةُ الْمُفْتَرَضَةُ» (با دوستی و ولایت شما، عبادت واجب در نزد خداوند پذیرفته می‌شود) (صدوق، ۱۴۱۳ق، ۲: ۶۱۶). از این رو خیلی از عابدان و زاهدان و نیکوکاران عصر قیام، به دلیل عدم همراهی با ولی الله مرتکب منکر بودند و برخی از یاران امام حسین علیه السلام که سبقه‌ی گناهان کبیره داشتند به دلیل توبه و همراهی با امام عامل به معروف شدند.

دیگر ارزش‌های اسلامی از قبیل «تاسیس نظام اسلامی»، «هدایت مردم»، «معاد»، «جهاد»، «ظلم ستیزی» و... نیز در گفتمان حسینی با قرائت «ولیع» و مرتبط با ولایت مفصل‌بندی شده‌اند: سید شرف‌الدین در کتاب تأویل الآیات از داود بن کثیر، برادر رضاعی امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که از امام صادق علیه السلام سوال کردم که: «أَنْتُمْ الصَّلَاةُ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَأَنْتُمْ الزَّكَاةُ وَأَنْتُمْ الْحَجَّ؟» (شما در قرآن نماز هستید و شما زکات و حج هستید؟) و ایشان در پاسخ ضمن تأیید این مطلب که: «نَحْنُ الصَّلَاةُ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَنَحْنُ الزَّكَاةُ وَنَحْنُ الصِّيَامُ وَنَحْنُ الْحَجَّ» (ما در

قرآن نماز و زکات، روزه و حج هستیم) تکمیل فرمودند که «وَنَحْنُ الشَّهْرُ الْحَرَامُ وَنَحْنُ الْبَلَدُ الْحَرَامُ وَنَحْنُ كَعْبَةُ اللَّهِ وَنَحْنُ قِبْلَةُ اللَّهِ وَنَحْنُ وَجْهُ اللَّهِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ وَنَحْنُ الْآيَاتُ وَنَحْنُ الْبَيِّنَاتُ» (و ما ماه حرام و شهر حرام و کعبه و قبله و وجه الله هستیم. خداوند فرموده: «فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ» (بقره، ۱۱۵) ما آیات و بینات هستیم) تا آن جا که فرمودند: «وَكَتَبَ عَنَ أَسْمَائِنَا بِأَحْسَنِ الْأَسْمَاءِ وَأَحَبِّهَا إِلَيْهِ وَسَمَّى أَضْدَادَنَا وَأَعْدَاءَنَا فِي كِتَابِهِ وَكَتَبَ عَنَ أَسْمَائِهِمْ وَصَرَبَ لَهُمُ الْأَمْثَالَ فِي كِتَابِهِ فِي أَنْبَعِ الْأَسْمَاءِ إِلَيْهِ وَإِلَى عِبَادِهِ الْمُتَّقِينَ» (ما را در کتاب خود نام برد و از نام های ما به بهترین چیزها که دوست داشت کنایه آورد و دشمنان و مخالفین ما را نیز در کتاب خود به کنایه نام برد به نام های بدترین چیزها در نزد خودش و نزد بندگان پرهیزگارش) (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ۲۴: ۳۰۳ - استرآبادی، ۱۴۰۹ق: ۲۱).

نتیجه

در گفتمان ولایت، شخصیت انسان کامل (نبی یا وصی) نقش دال ارشد را دارد. زیرا دو قوس نزول و صعود را پی نهاده و به مصداق «ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى * فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى» (نجم، ۸ و ۹) به مقام قرب نهایی باریافته و از این رو چهره باطنی انسان کامل همان مظهر کلی است که وجوب بَحت یا امکان صرف نبوده، بلکه برزخ جامع وجوب و امکان است؛ یعنی تمام تعینات و حقایق وجوبی و امکانی را واجد است. بنابراین عهده دار پیوند و اتصال این دو قوس گشته است. به عبارت دیگر، کسی که به این مقام رسید؛ همه فیض ها و نعمت ها به مظهریت او نشئت می گیرند و او همان «وَلِيَّ نِعْمَتٍ» است که به یمن او به ماسوا رزق داده می شود و به وجود او آسمان و زمین ثبات می یابند: «بِئْمَانِهِ رُزِقَ الْوَرَى وَبُجُودِهِ ثَبَّتَتِ الْأَرْضُ وَالسَّمَاءُ» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ۴: ۲۳) یعنی او صراط و حلقه اتصال حقایق کونی به عالم الوهی است. و همان صراط مستقیم است که ملاقات با رب تنها از طریق او حاصل می شود و مانند خط فاصلی است که ربط شمس را با ظل آن، حفظ می کند. یعنی حتی وصول به توحید محقق نمی شود، مگر با تمسک و اقرار به ولایت ولی الله و اطاعت از وی: «... لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ

مِنْ عَدَابِي، فَلَمَّا مَرَّتِ الرَّاحِلَةُ، نَادَانَا بِشُرُوطِهَا وَأَنَا مِنْ شُرُوطِهَا» (صدوق، ۱۳۹۸: ۲۵). از آن جا که تمام اعمال و اخلاق و ارزشمندی افکار بدون وصول عامل و متخلق و متفکر به توحید هالک است: «وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» (قصص، ۸۸) (معبود دیگری را با خدا مخوان که هیچ معبودی جز او نیست؛ همه چیز جز ذات او فانی می شود) و نیز از آن جا که وصول به توحید مشروط به پذیرش ولایت ولی الله است، در تعریفی که گفتمان ولایت از ارزش های اسلامی مانند نماز، زکات، امر به معروف، نهی از منکر، جهاد، ظلم ستیزی و... ارائه داده است، علاوه بر این که ولایت را کانال صعود این دال ها دانسته که اگر نباشد، هیچ کدام از اعمال صالح مسلمان، صاعد نخواهد شد. روح کلی حاکم بر ارزش های اسلامی را نیز که بدان ها جان بخشیده، ولایت معرفی کرده است که اگر نباشد این ارزش ها همچون جسم بی جانی خواهند بود که دیگر نمی توان بر آن ها عنوان ارزش اسلامی اطلاق کرد. یعنی؛ دیگر نمی توان آن ها را نماز، زکات، امر به معروف، نهی از منکر و... نامید؛ چنان که امام علی علیه السلام نیز نماز بدون معرفت را نماز ننامیده و تعبیر به «حرکت اعضا» کرده است: «سَكَّنُوا فِي أَنْفُسِكُمْ مَعْرِفَةَ مَا تَعْبُدُونَ حَتَّى يَنْفَعَكُمْ مَا تَحْرِكُونَ مِنَ الْجَوَارِحِ بِعِبَادَةِ مَنْ تَعْرِفُونَ» (شناخت معبود را در جان خود ثابت دارید، تا حرکت اعضا در عبادت خدا سودتان بخشد). (ابن شعبه، ۱۴۰۴: ۲۲۳). شناخت معبود هم حاصل نمی شود مگر با شناخت ولی الله: «مَعْرِفَتِي بِالتَّوَرَانِيَّةِ مَعْرِفَةُ اللَّهِ» (رک: مجلسی، ۱۴۰۳: ۲۶). بنابراین نماز بدون شناخت امام را نمی توان نماز نامید، بلکه تنها حرکت اعضاست. همچنین در مورد دال جهاد در متن زیارت امام حسین علیه السلام آمده است: «أَنَّ الْجِهَادَ مَعَكَ جِهَادٌ» (جهاد در معیت تو جهاد است) (کلینی، ۱۴۰۷: ۴، باب بَابُ زِيَارَةِ قَبْرِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِيِّ بْنِ عَلِيٍّ ع: ۵۷۴) نه در معیت غیر تو، که در این صورت، برعکس، افعالی هستند ضد دین؛ چنان که در قرآن ساخت مسجد را که امری دینی است، در آن مورد که در مقابل ولی الله علم شود، امری غیر دینی خوانده است: «وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِزْوَادًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ... لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا... فَأَنْهَارٌ بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ» (توبه، ۱۰۷-۱۰۹) (کسانی هستند که مسجدی ساختند برای

زیان (به مسلمانان) و (تقویت) کفر و تفرقه افکنی میان مؤمنان و کمینگاه برای کسی که از پیش با خدا و پیامبرش مبارزه کرده بود... هرگز در آن (مسجد به عبادت) نایست... که ناگهان در آتش دوزخ فرومی ریزد).

تعریف مذکور بوسیله خیل عظیمی از جامعه پذیرفته نشد و منجر به تولید دو گفتمان خلافت و سلطنت در تخصم با گفتمان ولایت گردید، که وقع ما وقع.



منابع

۱. ابن العربی، محمد. (۱۴۰۷ق). *العواصم فی تحقیق مواقف الصحابة بعد وفاة النبی ص*. بیروت: دارالجيل.
۲. ابن شاذان، ابوالفضل. (۱۳۶۳ق). *الفضائل*. چاپ دوم. قم: رضی.
۳. ابن شعبه حرانی، حسن. (۱۴۰۴ق). *تحف العقول*. قم: جامعه مدرسین.
۴. ابن شهر آشوب، محمد بن علی. (۱۳۷۹ق). *مناقب آل ابی طالب* (علیهم السلام). ۴۰ جلد. چاپ اول. قم: علامه.
۵. ابن طاووس، علی بن موسی. (۱۳۴۸). *التهوف علی قتلی الطفوف*. چاپ اول. تهران: جهان.
۶. اخطاب خوارزم، موفق بن احمد. (بی تا). *المناقب (الخوارزم)*. قم: موسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعه المدرسین بقم.
۷. ----- . (بی تا). *مقتل الحسین علیه السلام*. ۲ جلد. قم: انوار الهدی.
۸. اربلی، علی بن عیسی. (۱۳۸۱ق). *كشف الغمة فی معرفة الأئمة*. تبریز: بنی هاشمی.
۹. استرآبادی، علی. (۱۴۰۹ق). *تأویل الآيات الظاهرة فی فضائل العترة الطاهرة*. چاپ اول. قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
۱۰. بحرانی، سید هاشم. (۱۴۱۶ق). *البرهان فی تفسیر القرآن*. تهران: بنیاد بعثت.
۱۱. بخاری، محمد بن اسماعیل. (۱۴۱۴ق). *صحیح بخاری*. بیروت: دار ابن کثیر.
۱۲. برقی، احمد. (۱۳۷۱ق). *المحاسن*. قم: دارالکتب الإسلامیة.
۱۳. بیهقی، احمد بن حسین. (۱۳۶۱). *دلائل النبوة ومعرفة احوال صاحب الشریعة*. ۲ جلد. تهران: انتشارات علمی وفرهنگی.
۱۴. جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۸۶). *سرچشمه/ندیشه*. جلد پنجم. چاپ پنجم. قم: اسراء.
۱۵. ----- . (۱۳۸۷). *عین نضاخ*. جلد سوم. چاپ اول. قم: اسراء.
۱۶. حافظ برسی، رجب. (۱۴۲۲ق). *مشارق أنوار الیقین فی أسرار أمير المؤمنين علیه السلام*. بیروت: أعلمی.

۱۷. حجازی، سید مهدی. (ق ۱۴۱۹). *درر الأخبار یا ترجمه*. چاپ اول. قم: دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی.
۱۸. حسینی طهرانی، محمد حسین. (بی تا). *امام شناسی*. ۱۸ جلد. مشهد مقدس: علامه طباطبایی.
۱۹. دیلمی، حسن. (ق ۱۴۱۲). *إرشاد القلوب إلى الصواب*. ۲ جلد. قم: شریف رضی.
۲۰. راسم نفیس، احمد. (۱۳۸۳). *علی خطی الحسین علیه السلام*. چاپ دوم. قم: مرکز الغدیر للدراسات الاسلامیه.
۲۱. رضی، محمد بن حسین. (ق ۱۴۱۴). *نهج البلاغه*. چاپ اول. قم: هجرت.
۲۲. زورق، محمد حسن. (۱۳۹۰). *دو حرکت در تاریخ*. چاپ اول. ۳ جلد. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۲۳. ----- (۱۳۹۰). *شهر گمشده*. چاپ ششم. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۲۴. ساکی، عبدالصمد (۱۳۹۲). *تفسیر ولایی قرآن کریم*. ۴ جلد. قم: طوبای محبت.
۲۵. سلطانی، سید علی اصغر (۱۳۸۳). *تحلیل گفتمان به مثابه نظریه و روش*. نشریه علوم سیاسی - دانشگاه باقر العلوم علیه السلام. ش ۲۸. صص ۱۵۳-۱۸۰.
۲۶. شهیدی، جعفر. (۱۳۸۵). *تاریخ تحلیلی اسلام*. چاپ سی و هشتم. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
۲۷. صدوق، محمد. (ق ۱۳۹۸). *التوحید*. چاپ اول. قم: جامعه مدرسین.
۲۸. ----- (ق ۱۴۰۰). *أمالی الصدوق*. بیروت: اعلمی.
۲۹. ----- (ق ۱۴۱۳). *من لایحضره الفقیه*. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۳۰. طبرسی، فضل بن حسن. (۱۳۷۲). ۱۰ جلد. چاپ سوم. *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*. تهران: انتشارات ناصر خسرو.
۳۱. طبری، محمد. (ق ۱۳۸۷). *تاریخ الطبری*. بیروت: دار التراث.
۳۲. ----- (ق ۱۴۱۲). *جامع البیان فی تفسیر القرآن*. بیروت: دار المعرفه.
۳۳. طبری آملی، عماد الدین. (ق ۱۳۸۳). *شاره المصطفی لشیهة المرتضی*. نجف:

المكتبة الحيدرية.

۳۴. طوسی، محمد بن حسن. (بی تا). *مصباح المنهج* جلد ۲. تهران: المكتبة الاسلاميه.
۳۵. فراهیدی، خلیل بن احمد. (۱۴۰۹ق). *العین*. ۹ جلد. چاپ دوم. قم: نشر هجرت.
۳۶. کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۴۰۷ق). *الكافی*. ۸ جلد. چاپ چهارم. تهران: دارالکتب الإسلامية.
۳۷. ----- (۱۴۲۹ق). *الكافی*. ۱۵ جلد. چاپ چهارم. قم: دارالحدیث.
۳۸. مجلسی، محمد باقر. (۱۴۰۳ق). *بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار عليهم السلام*. چاپ دوم. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۳۹. محدثی، جواد. (۱۳۷۶). *فرهنگ عاشورا*. قم: نشر معروف.
۴۰. مفید، محمد. (۱۴۱۳ق). *الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد*. ۲ جلد. چاپ اول. قم: کنگره شیخ مفید.
۴۱. نظری منفرد، علی. (۱۳۸۵). *تاریخ اسلام (واقعه کربلا)*. چاپ اول. تهران: انتشارات جلوه کمال.
۴۲. نعمانی، محمد بن ابراهیم. (۱۳۹۷ق). *الغیبة للنعمانی*. چاپ اول. تهران: نشر صدوق.
۴۳. نیشابوری، مسلم. (بی تا). *صحیح مسلم*. دمشق: دار احیاء الکتب العربیة.
۴۴. واقدی، محمد. (۱۴۰۹ق). *المغازی*. بیروت: مؤسسة الأعلمی.
۴۵. وجدانی، جعفر. (بی تا). *ترجمه الفین*. چاپ اول. تهران: سعدی و محمودی.
۴۶. هاشمی خویی، میرزا حبیب الله. (۱۴۰۰ق). *منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة*. ۲۱ جلد. چاپ چهارم. تهران: مكتبة الإسلامية.
۴۷. هلالی، سلیم بن قیس. (۱۴۰۵ق). *کتاب سلیم بن قیس الهلالی*. ۲ جلد. چاپ اول. قم: الهادی.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی